

کلاه خالی یک شعبده‌باز

یک درخت جنگلی (ص ۷ بند اول)
سر بلند و سبز و شاد
بی خیال و بی خبر
ناگهان قلبم شکست
با نگاه یک تبر (ص ۷ بند دوم)
آن قد و بالای من
ناگهان یک ذره شد
پای من درهم شکست
دست‌هایم اره شد (ص ۷ بند سوم)

«پرندۀ کوکی»، یکی دیگر از شعرهای این مجموعه است. بال‌های تخیل شاعر و تیزی بی‌نی او در دیدن اشیای جهان اطرافه آن چنان قوت می‌گیرد که می‌تواند پرندۀ ساعت کوکی را به حرف در بیاورد و حتی سرانجام، او را از ساعت جدا کند و به پرواز درآورد. اتفاقی که نشأت گرفته از یک منطق صرفاً تخیلی و شعری است البته، در این شعر هم شبه قافیه نوک و کوک، مشکل ساز می‌شود:

چه حرفها مانده
میان این نوکم
ولی چه کوتاه است
زمان این کوکم (ص ۸ بند چهارم)
در بند پنجم این شعر، تکرار صدای «کوکو»، از روانی و جذابیت شعر می‌کاهد:
همیشه ساعت را
بلند می‌گویم
ولی چه تکراری است
کوکو، کوکو، کویم

در شعر «درخت‌های بی‌خبر»، شاعر باز هم سعی در بیان یک معما دارد؛ معمایی که حل آن به مخاطب واگذار می‌شود. با کمی دقت در این شعر، می‌توان پی برد که شاعر برای طرح یک موضوع اساسی و مهم که احتمالاً همان مرگ است، خیلی هم خود را تحت فشار قرار نداده و بی‌توجه به سن مخاطب افکار درهم خود را به صورت قطعه شعری به مجموعه شعر خود افزوده است. به بند سوم این شعر توجه کنید:

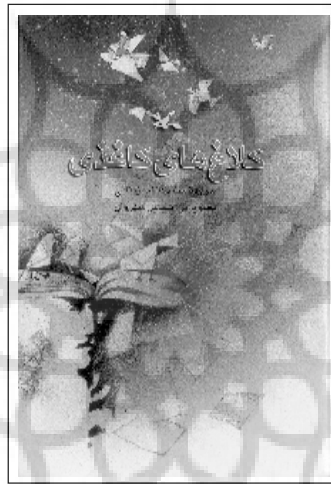
ستاره‌ها، ستاره‌ها
سکوت خیس آسمان
و ماه یک پیاله شیر
میان دیس آسمان

به نظر می‌رسد که بودن یا حذف این بند، اصلاً تأثیری در روال شعر ندارد و فقط به قصد ارائه تصویری زیبا از آن استفاده شده است. این بند می‌توانست به عنوان مطلعی زیبا، برای شعری دیگر، مورد استفاده قرار گیرد.

«خواب و شهاب» عنوان پنجمین شعر این مجموعه است. در یک نگاه گذرا، به شعری با مضمونی زیبا و بدیع برمی‌خوریم؛ شعری که از وزنی شاد و موضوعی اندیشمندانه برخوردار است. سنگینی موضوع، سبب افت شعر می‌شود و تصویر ستاره‌ای که مثل نخ، در نگاه مادر می‌سوزد، آن چنان دور از دسترس است که ذهن خواننده را دچار آشفتگی می‌کند؛ اگرچه ناگهان مادر، چشمان خود را به سوی آسمان دوخته باشد:

ناگهان چشمان خود را
او به سوی آسمان دوخت

۰ رودابه حمزه‌ای



- عنوان کتاب: کلاغ‌های کاغذی
- شاعر: محمد کاظم مزینانی
- تصویرگر: سیمین شهروان
- ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹
- شمارگان: ۲۰۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۲۸ صفحه
- بها: ۲۲۰ تومان

نظر می‌رسند. (شاعر در چند بند دیگر این کتاب، از این قافیه استفاده کرده است) از طرفی، گاه با قافیه‌های تازه و زیبایی رو به رو می‌شویم: مثل سکوت و لوت که در این پاره از شعر به کار رفته است:

نمونه اول (قافیه غلط):
به روی کاغذ سفید
همیشه نوک می‌زدید
و چارپاره مرا
چه ساده کوک می‌زدید (ص ۴ بند سوم)
نمونه دوم (قافیه درست و زیبا):
دوباره شاعرم کنید
در این سکوت کاغذی
چرا که دفترم شده
کویر لوت کاغذی (ص ۴ بند آخر)

در این بیت شعر «صندلی‌ها خسته‌اند»، مزینانی را تا حد زیادی از حال و هوای شعبده‌بازی به دور کرده است و او را به عنوان شاعری واقعیت‌گرا و درعین حال پندپرداز، معرفی می‌کند. وزن شعر بسیار قابل تأمل است و قافیه‌ها بسیار گلچین شده و زیبا قدرت او را به رخ می‌کشند:

تو چه بودی؟ هان بگو
با توام ای صندلی
من چه بودم یک درخت

در بین شاعران کودک و نوجوان، شعرهای مزینانی، اغلب غافلگیرکننده و خارج از چارچوب‌های تکراری و کلیشه‌ای است. غافلگیرانه، از این جهت که مزینانی، به‌سان شعبده‌بازی زبردست، همیشه از کلاه جادویی خود، اشیایی بیرون می‌آورد که حتی مخاطب حرفه‌ای هم بعضی اوقات از دیدن این اشیا حیرت‌زده می‌شود. این خصیصه از روحیه خاص شاعر سرچشمه می‌گیرد و برداشت او را نسبت به فضاهای درونی و خارجی جهان هستی به نمایش می‌گذارد. متأسفانه، کتاب کلاغ‌های کاغذی، برخلاف مجموعه‌های دیگر این شاعر، آن چنان قابل تأمل نیست. مخاطبی که قبلاً با آثار مزینانی در ارتباط بوده و با تهیه این کتاب، خود را آماده خواندن و لذت بردن از شعرهای این کتاب کرده است، ناگهان با شعبده‌بازی روبه رو می‌شود که کلاه جادویی‌اش خالی از اشیای غیرمنتظره و جالب است.

اولین شعر این مجموعه، «کلاغ‌های کاغذی» هذیان‌وار، کابوس شاعر را به مخاطب القا می‌کند. کابوسی که در آن کلاغ‌های کاغذی شعر باید بیابند به باغ‌های کاغذی دفتر و در اوج آسمان آن پرواز کنند و شاعر را به سوی کهکشان شعر ببرند. آنها باید مثل قدیم، به کاغذ سفید نوک بزنند و «در این سکوت کاغذی» شاعر را دوباره شاعر کنند؛ چرا که دفتر او شبیه شده است به کویر لوت کاغذی. اصرار مزینانی، برای دست یافتن به قوافی جدید، گاهی او را به ورطه اشتباه می‌کشاند. تردیدی نیست که خود او واقف است که نوک و کوک، هم قافیه نیستند؛ اگرچه در نوشتار هم قافیه به

پرنده کوی،
یکی دیگر از شعرهای
این مجموعه است.
بال‌های تخیل شاعر و تیزبینی او
در دیدن اشیای جهان اطراف،
آن چنان قوت می‌گیرد که می‌تواند
پرنده ساعت کوی را
به حرف دریاورد
و حتی سرانجام، او را از ساعت جدا
کند و به پرواز درآورد

آسمان مستطیل
هم یکی دیگر از
افسانه‌های تخیلی مزینانی را
به نمایش می‌گذارد،
موضوع آن هم مدرسه‌ای است که
دیوار دارد، گربه دارد، سار دارد،
آسمانش مستطیل
و ابرهایش شکل فیل است

را به نمایش می‌گذارد، موضوع آن هم مدرسه‌ای است که دیوار
دارد، گربه دارد، سار دارد، آسمانش مستطیل و ابرهایش شکل فیل
است. دودکش‌های سیاهش و سرفه‌های گاه‌گاهش (که البته
بدون فعل رها شده است) و یک حیاط پر پرنده، بازی و دعوا و خنده
و کاج پیری که در حیاط است و از قضا، شاخه‌اش هم بی‌انضباط
است و به دلیل بیرون رفتن شاخه کاج، ناظم او را اخراج کرده، همه
و همه، نمایانگر این نکته است که مزینانی چوب حراج به گنجینه
با ارزش قوافی ذهن خودزده و همه عناصر یک شعر را فدای
قافیه‌های نو و جالب کرده است و به غیر از قافیه و یک تشبیه زیبا
در این شعر که همان اخراج درخت کاج است، برای عنصر دیگری
در شعر اهمیت قائل نشده است. این شعر را می‌توان به یک
کاریکلماتور تشبیه کرد تا یک شعر، دقت کنید:

مدرسه دیوار دارد
گربه دارد سار دارد
آسمانش مستطیل است
ابرهایش شکل فیل است
دودکش‌های سیاهش
سرفه‌های گاه‌گاهش (صفحه ۱۹)

مثل یک رویا، نقاش عینہ پنجره زمان و یک سؤال سخت، از
دیگر شعرهای این مجموعه است که کم و بیش، دریچه‌ای است
به دنیای پیچیده و خاص شاعر؛ شاعری که همواره دنیا را از زاویه
دید خود می‌بیند و بدون تعارف و ملاحظه، پریشانی درونی و بیرونی
خودش را با مهارت و زیبایی تمام، به مخاطب القا و بعضاً تحمیل
می‌کند و به‌سان شعبده‌بازی چیره‌دست، هر چه دلش خواست، از
کلاه جادویی اندیشه‌اش خارج می‌کند و با کمال افتخار، خواننده
اثرش را متعجب و حیرت‌زده می‌کند. آن قدر که فاقد بودن شماره
صفحه‌ها در کتاب کالغ‌های کاغذی هم یکی دیگر از ابتکارات او
به نظر می‌رسد که البته، تردیدی نیست که ربطی به سلیقه شاعر
ندارد و به بی‌دقتی واحد انتشارات کانون پرورش فکری برمی‌گردد.
امیدواریم که «آب، یعنی ماهی» مزینانی را در قالبی دیگر و در عنوان
کتابی دیگر بخوانیم و از آن لذت ببریم.



مخاطب را به شنیدن دوباره سکوت دعوت می‌کند که ناگهان، این
سکوت شاعرانه، با صدای بع بره‌ای گم شده در مرتع، توفان
غربی در ذهن خواننده ایجاد می‌کند و حواس او را به بازی می‌گیرد.
خواننده‌ای که در رویای خود، وادار به شنیدن صدای خمیازه یک
غنچه شده است. اما به نظر می‌رسد که صدای اشکی که از چشم
یک ماهی می‌چکد و سنگ‌ریزه‌ای که در سکوتی سنگین، لبریز
است از صدا و شاعری که در حال ساختن یک قافیه، پوست
می‌اندازد، هیچ‌کدام با صدای بع بع یک بره گمشده در مرتع،
همخوانی نداشته باشند.

گوش کن یک غنچه
می‌کشد خمیازه
دارد او می‌پوشد
یک لباس تازه (بند اول ص ۱۶)
گوش کن یک ماهی
اشک می‌ریزد، باز
خواب‌هایم ببند
باز با چشمی باز (بند دوم همان صفحه)
گوش کن یک بره
گم شده در مرتع
دور خود می‌چرخد
با صدای بع بع (بند سوم، همان صفحه)
«آسمان مستطیل» هم یکی دیگر از افسانه‌های تخیلی مزینانی

یک ستاره، مثل یک نخ
در نگاه مادرم سوخت
شعر «سکوت را بشنو» شاعر را دوباره با دست پر، به عرصه
خرد میان واقعیت و تخیل دعوت می‌کند:

سکوت را بشنو
سکوت یعنی نور
سکوت می‌ریزد
ز شاخه انگور (ص ۱۴ بند اول)
درخت‌ها، گل‌ها
به هم چه می‌گویند
که این چنین خاموش
و ساده می‌رویند (ص ۱۴ بند دوم)
مصراع این شعر کاملاً جوشش است و بند بند وجود
مخاطب را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و شعر وقتی به اوج می‌رسد که:
سکوت سرد سنگ
چه سخت و سنگین است
سکوت هر انگور
چقدر شیرین است (ص ۱۴ بند ۵)
«گوش کن یک شاعر»، هفتمین شعر این مجموعه محسوب
می‌شود و به نظر می‌رسد که شاعر بعضی اوقات، خودآگاه یا
ناخودآگاه، خود را به حواس‌پرته‌ای شاعرانه می‌زند و به این ترتیب